

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره چهارم - زمستان ۸۹ - شماره پیاپی ۱۰

## عنصر غالب «درد» در مصیبت نامه، یکی از مختصات سبکی عرفان عطار

(ص ۲۲۸ - ۲۰۷)

سبیکه اسفندیار<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۸/۱۵

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۱/۶

### چکیده:

یکی از ویژگی‌های فکری عطار که سبک عرفان او را از سبک شعری سایر شعرای عرفانی ممتاز می‌کند، کاربرد خاص عطار از مفهوم «درد» است. در اغلب متون نظم و نثر عرفانی، «درد» همان طلبست که اولین وادی سلوک محسوب می‌شود؛ درحالی‌که عطار بخصوص در مثنوی مصیبت‌نامه، تشخص ویژه‌ای به این مفهوم داده است و آن را پیش از مقام طلب، نیرو محرکه سالک در سیر کمالی دانسته و درد را از آغاز تا پایان منظومه، بمثابة پیری درونی و هدایت‌کننده که به اصل مطلق متصلست، مورد تأکید قرار داده است. در این مقاله سعی می‌شود که کاربردهای خاص و متنوع عطار از مفهوم درد، بعنوان یکی از خصیصه‌های سبک شخصی شعر او مورد بررسی قرارگیرد و این مفهوم که عطار در حیطه آن نظریه‌پردازی کرده است، بعنوان عنصر غالب در سیر کمالی سالک مصیبت نامه تبیین شود.

### کلمات کلیدی:

مصیبت‌نامه، عطار، سبک شخصی، درد.

۱ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران [xeizaran@yahoo.com](mailto:xeizaran@yahoo.com)

## ۱- مقدمه

سلوک عرفانی بر مبانی و مقامات متعددی بنا شده است که سالک با طی کردن آنها به گوهر مقصود نائل می‌آید. عطار در مثنویهای خویش بگونه‌های متفاوت بشرح سفرهای عرفانی پرداخته است که در این میان، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه بیشترین تشابه را از نظر ساختار و محتوا باهم دارند. در این مقاله از میان اختصاصات فکری فراوانی که سبک مصیبت‌نامه را از سایر مثنویهای او حتی مثنوی منطق‌الطیر ممتاز میکند، به مفهوم «درد» پرداخته شده است؛ زیرا این عنصر همچون رشته‌اتصال است که از آغاز تا پایان منظومه راهبرنده سالک می‌باشد و در حکم واسطه‌ایست که عنایت و فیض مستقیم حق را علاوه بر عنایت غیرمستقیم حق توسط پیر، به سالک میرساند. در نظرگاه عطار و در منظومه مصیبت‌نامه، درد یکی از عناصر کلیدی در طریقت سالک شمرده می‌شود؛ بگونه‌ای که میتوان آنرا عنصر غالب (Dominant) در این منظومه در نظر گرفت؛ چه همانگونه که در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت، سالک مصیبت‌نامه، لحظه‌ای بی‌قدم درد پیش نمی‌رود و از آنجا که عنایت خداوند بر نزول درد در دل سالک، بر انگیزنده وی در طلب حقیقتست، سالک آنچه را در مسیر طریقت به گوش جان می‌شنود و به چشم جان می‌بیند، همه را از ناحیه درد می‌بیند و جز در پی درمان این درد قدم برنمیدارد. ازینروست که بلاها، سختیها و قهرها، در پرتو این درد درمان‌پذیر مینماید و ناله و زاری از سوز این درد، کلید تعالی در طریقت میشود.

تاکنون هیچ اثر مستقلی به توصیف یا تحلیل این موضوع کلیدی در آثار عطار و هیچ یک از آثار نظم و نثر نپرداخته است. از اینرو، در این مقاله سعی شده است که در یک طبقه‌بندی محتوایی بر مبنای «درد» و مصادیق درد در مثنوی اخلاقی - عرفانی مصیبت‌نامه، و با اشاره به حکایات برای ملموس‌تر ساختن مفاهیم، به جنبه‌ای از مختصات سبک شخصی عطار دست یابیم و جنبه‌ای از عرفان عطار را در اهداف زیر بنماییم:

- ۱- بیان مفهوم کلی درد و کاربرد ویژه عطار از این مفهوم؛
- ۲- درد سر منشأ حقیقت جویی و اولین نشانه حرکت بسوی کمال؛
- ۳- رابطه درد با برخی مفاهیم کلیدی در طریقت؛
- ۴- نقش درد و مصادیق آن در رهبری سالک بسوی حقیقت و درمان درد با فنای فی الله.

## ۲- چارچوب مفهومی

بدلیل اهمیت خاص مفهوم «درد» در مصیبت نامه، لازمست که ابتدا نگاه برخی مشایخ و اهل تصوف درباره این موضوع بیان شود:

درد در لغت، بمعنی «رنج و آزار (تن و روان)، وجع، الم، ناراحتی شدید عضوی یا عمومی که تحملش سخت است...» میباشد. (فرهنگ معین، ۱۳۶۴/۲) در اصطلاح روانشناسی: «وقتی شدت محرک به حدی برسد که بتواند به بافتها آسیب برساند، محرکی برای احساس درد میشود.» (زمینه روانشناسی هیلگارد، ۱۶۹) اما در اصطلاح علم عرفان «بلا و مصیبت بود که از بعد و دوری به حق ناشی میشود.» (فرهنگ اصطلاحات سجادی، ۵۸) اصطلاح درد و انواع مصادیق آن در عرفان، ابداع عرفا نیست، بلکه خداوند در کتاب آسمانی پیامبر خاتم، همواره از ابتلای آدمی به درد و رنج سخن میگوید. اساسی ترین و روشترین مصداق این سخن، آنجاست که خداوند به شهر مکه قسم یاد کرده و میگوید: «لقد خلقنا الانسان فی کبد» (البلد: ۴) سخن حق در این آیه و تأکید فراوان بر رسیدن آدمی به آسانی در پرتو رنجهای و سختیها، برترین سند است که اثبات میکند، آدمی جز به قدم درد و رنج به مقصود ازلی نخواهد رسید و چه بسا بدون نزول درد، آن معشوق حقیقی را فراموش خواهد کرد.

مفهوم درد در کتب عرفانی، بگونه‌های متفاوتی مورد توجه قرار گرفته است و از آنجا که نخستین مصداق درد، طلب حقیقتست، برخی صاحب نظران آن را همدریف طلب، بعنوان اولین وادی سلوک قرار داده‌اند. از جمله، در منازل السائرین، رساله قشیریه، کشف المحجوب، انس التائبین، نفحات الانس و صوفی نامه. برای نمونه در انس التائبین آمده: «بدان که چون مرد را درد این بگیرد و همت این کار برخیزد و به خواستداری این حدیث بیرون آید، از سر درد و محبت و آتش شوق، به طلب مطلوب خویش برخیزد.» (انس التائبین، ۸۱) اکثر عرفا و متصوفه، درد را عنایتی از سوی خداوند و کشنده سالک به وادی طلب دانسته و آن را ارادت نام نهاده‌اند؛ از این رو درد طلب را پیش از طلب، مقدمه سلوک میدانند. از جمله، در تمهیدات، مرصاد العباد، بحرالمعارف، کاشف الاسرار و ... که برای نمونه، در کاشف الاسرار آمده: «چون خداوند را - سبحانه و تعالی - در حق بنده‌ای از

بندگان خود عنایتی باشد، به صفت ارادت محبت، بر دل وی تجلی کند. پس بنده را ارادت محبت او در جنبانند و درد طلب آن حضرت در دل وی پدید آید.» (کاشف الاسرار، ۱۳)

چنانکه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، اندوه مدام سالک در طی طریقت و رویارویی با رنجها و سختیهای سلوک، از دیگر مصادیق درد در مصیبت‌نامه است که در کتبی چون شرح تعرف، کشف الاسرار، نامه‌های عین‌القضات، تمهیدات، روح‌الارواح، لوائح و ... بدان پرداخته شده است و پیش از آنکه در حکم آموزه‌های عرفانی باشد، سخنانی رازآلود و مناجات‌گونه است. برای نمونه، در تمهیدات آمده: «ای خدا! مرا از تو دردی بادید آمده است، و از تو دردی دارم که تا خداوندی تو بر جای باشد، این درد بر جای باشد.» (تمهیدات، ۱۳۴) یکی از کتب برجسته عرفانی که بیانی مستقل از حزن و درد دارد، رساله عشق، از مصنفات فارسی سهروردیست، در داستان معروف حسن و حزن و عشق. در بیانات شیخ اشراق، حزن همواره با عشق همراه است و این دو در همسایگی یکدیگرند و آنگاه که حسن به مملکت آدم می‌آید، «عشق دست در گردن حزن می‌آورد و قصد حسن میکند» (مصنفات شیخ اشراق، ۲۷۰/۳) و این امر اشاره‌ایست به جستجوی عشق در جهان، به جذبۀ دردی که از سوی حق گریبان‌مرد راه را می‌گیرد. سهروردی در این باره می‌گوید: «وصول به حسن ممکن نشود الا بواسطه عشق ... و اگر وقتی نشان کسی یابد که مستحق آن سعادت بود، حزن را بفرستد که وکیل درست تا خانه پاک کند و کسی را در خانه نگذارد.» (همان: ۲۸۵)

از میان آثار عرفانی عطار، همچون الهی‌نامه، منطق‌الطیر و تذکرة‌الاولیا که هر یک به طریقی انعکاس دهنده مفهوم دردند؛ سخنان عرفایی چون یحیی بن معاذ، رابعه، شیخ خرقانی و بخصوص بایزید و ... را در تذکرة‌الاولیا میتوان دید. برای نمونه، بایزید می‌گوید: «اسب طلب در فضای صحرا بتاختم، به از نیاز صیدی ندیدم و به از عجز چیزی نیافتم.» (تذکرة‌الاولیا، ۲/۲۴۳) عطار در منطق‌الطیر نیز، به دردمندی آدمی از ابتدای طریقت تا رسیدن به معشوق اشاره میکند و براین امر تأکید می‌ورزد که اگر آدمی در میدان عشق، بی‌درد، گام نهد، حاصلی نخواهد یافت:

«از سردردی بدین میدان درآی      جان سپر ساز و بدین دیوان درآی  
در چنین میدان که شد جان ناپدید      بل که شد هم نیز میدان ناپدید

گر نیایی از سردردی درو روی ننماید تو را گردی درو ...  
(عطار، ۱۳۸۲: ب ۴۴۶۱-۴۴۶۲)

عطار در الهی نامه نیز، درد حقیقی را در دو عالم، تنها، درد حق مینامد:

«که غم در هر دو عالم جز یکی نیست یقین است این که میگویم شکی نیست ...»  
(عطار، ب ۱۳۷۶: ۲۴۰۳)

### ۳- مفهوم ویژه درد در مصیبت نامه

سیر سالک مصیبت نامه که نظر به وادی جان دارد و رجعت به جانان، از دردی آغاز میشود که به عنایت خداوند، بر دل سالک پدید می آید. دردی که سالک را بیقرار رفتن میکند و او را به وادی طلب میکشاند و آنگاه که این درد، تمام وجود سالک را فراگرفت و او را به نهایت سرگشتگی و بیتابی رساند، سالک، لایق عنایت خداوند بر داشتن پیر میگردد و سفر خویش را به رهبری پیری که پیشتر راه سالک را پیموده است، آغاز میکند. «درد» در مصیبت نامه عطار، بعنوان نیرویی که سالک را به حرکت در مسیر حق میکشاند و پیوسته با سالک همراهست، در تمام مقالات مصیبت نامه مورد تکرار و تأکید قرار گرفته است. عطار با یادآوری این مفهوم از آغاز تا پایان منظومه، همواره بر لزوم درد بعنوان لازمه سلوک و تعالی روح اصرار میورزد. لزوم پیوستگی سالک با دردی که پایانی جز درد ندارد و تا زمانی که ذات و صفات سالک در وجود معشوق محو نگشته، درمان نمی پذیرد؛ اثبات سایر صفاتی است که سالک باید در طول سفر خویش به معرفت آنها پی برد و خود را متحلی به آنها کند؛ صفاتی چون تسلیم، قناعت، صبر، ترک دنیا و ... که همگی در پرتو رنجها و مصائب سلوک معنا می یابند و سالک را بیش از آغاز که به درد طلب حقیقت دچار شده بود، دردمند راه میکنند. ازاینرو، گردنه های صعب و سختیهای طریقت که از مصادیق دیگر درد در مصیبت نامه است، محکی است بر آزمودن سالک، در صفاتی که مورد تأکید عطار در مقالات مصیبت نامه است و دلیلی میباشد بر پیوستگی سالک با دردی که همراه با ترکیبات و مصادیق خود، بسامد بالایی در مصیبت نامه دارد و بقول عطار، تا نباشد، درمانی نیز نخواهد بود.

درد، رشته اتصال میان سالک و خداوندست. اگرچه سر این رشته در دست خداوند میباشد و اوست که سالک را بسوی خویش میکشاند؛ چنانچه سالک در پاس داشت درد در وجود

خویش سستی کند، رشته این اتصال گسسته شده و سالک از ادامه راه باز میماند. سند اثبات این ادعا، دعوت همواره عطار، سالک را به دردمندی مدام در طریقت و رسیدن سالک در پرتو درد و مصادیق آن، به مقامات بالاترست از اینرو، عطار همواره در طول مقامات چهلگانه مصیبت نامه، از زبان پیر و صاحبان مقامات آسمان و زمین، بخصوص انبیا بعنوان راهبران سالک، از تأکید بر دردمندی در طریق حق دست بر نمی‌دارد و وصال با معشوق را درمانی میداند که لازمه اش دچار شدن به درد حقیقت جویی و رسیدن به معرفت این درد به عنایت حق است. در یک کلام میتوان گفت که در زیر جامه سخنان عطار، یک مفهوم کلی نهفته است و آن دردیست که سالک را به طلب معشوق کشانده و خانه دل را برای تجلی عشق پاک میسازد؛ زیرا لازمه عشق، دردست و این مفهوم در حکایت نه از مقالات سیم که ماجرای بردن پدر مجنون، او را به خانه خدا و طلب شفای درد اوست، دیده میشود. عطار در این حکایت، عشق حقیقی را از آن کسی میداند که به سر درد پی برده باشد؛ و الا آنرا که دردمند نیست، عشقی نیز در دل نیست و از آنروست که مجنون حکایت بجای خواسته پدر، از خداوند طلب درد بیشتر میکند؛ چه در دیدگاه عطار، عشق حقیقی از درد بروز میکند و مرد طریقت عشق، همواره از خداوند درد میطلبد:

هر که او خواهان درد کار نیست  
از درخت عشق برخوردار نیست  
گر تو هستی اهل عشق و مرد راه  
درد خواه و درد خواه و درد خواه!  
(مصیبت نامه، ب ۵۳۵۱ - ۵۳۵۲)<sup>۱</sup>

دردی که عطار از آن در مصیبت نامه سخن میگوید، سالک را ناتوان نمیسازد؛ اگرچه جان او را میسوزد و هستیش را به آتش میکشد. این درد که از حقیقت خواهی و معرفت جویی می‌آید، جان سالک را چنان بیقرار میکند که او را به طلب آورنده درد میکشاند. توصیه عطار در کل کتاب، جدا از خاصان طریقت، به اکثر مردمانیست که به قول حق در قرآن کریم، نمیدانند: «و لکن الناس لا يعلمون» (النحل: ۳۸) از اینرو عطار، در میان آموزه‌های عرفانی به طالبان سلوک، به مردمانی نظر دارد که در درد کار و بار زندگی روزمره سرگردانند و در طلب آن گوهر مقصود، غافل. از جمله، عطار در پایان حکایت پنج از

۱ - از اینجا به بعد، تنها شماره بیت ذکر میشود.

مقاله هفدهم، بر مرگ خلقی که از شناخت گوهر جان بی بهره مانده‌اند، دریغ می‌خورد و تنها، کسی را شایسته نام مردی میداند که سراسر، وجودش نقطه درد گشته باشد:

تن - که یک درد مرا مرهم نکرد - همچو مویی گشت و مویی کم نکرد  
 ای دریغا جان به تن در باختیم قیمت جان ذره ای نشناختیم  
 تشنه می میریم در طوفان همه وانک آب از چشمه حیوان همه ...  
 تا نگردی نقطه درد، ای پسر کی توان گفتن تو را مرد، ای پسر!  
 (۳۴۸۰-۳۴۸۲ و ۳۴۸۶)

با توجه به آنچه که بیان شد، میتوان ادعا کرد که اولین نصیبه هر سالک در آغاز طریقت، دردیست از سوی حضرت حق و آنگاه که بر اثر مداومت ذکر، فکرتی که لازمه طریقت سالک است، در دل او حاصل می‌آید؛ درد حق گریبان سالک را گرفته و او را به طیران در عالم معنا میکشاند؛ چنانچه عطار در پایان منظومه میگوید:

دردت اول از تفکّر میرسد آخر الامرت تحیّر میرسد  
 (۷۰۶۶)

### ۳-۱- رسیدن به معرفت درد، وجه تسمیه مصیبت نامه

راوی حکایات مصیبت نامه، گویی دردست و در اصل، عطار از سر همین دردست که میسراید تا به قول خودش، مردمان را از آن بویی به مشام جان رسد. ازاینرو، سبب کاربرد همواره عطار از مفهوم درد و بسامد بالای این کلمه و مصادیق آن در مصیبت نامه را باید در علت انتخاب عنوان این مثنوی جست؛ زیرا عطار در پایان کتاب، انگیزه اصلی خود را از کتابت این مثنوی و انتخاب عنوان مصیبت نامه بیان میکند و پس از آنکه انسانها را به طلب معرفت و تفکر در گُنه هستی فرا میخواند، اذعان میدارد که بر سر هر بیتی که میسروده، ماتمی داشته است و کتاب او هنگامه‌ای از مصیبت و درد میباشد؛ لاجرم نام آن را «مصیبت نامه» نهاده است و هرکه میخواهد از اصل و معنی جان بویی برد، باید با درد دل عطار همراه شود تا در مصیبت نامه عالمی پر اسرار ببیند و از معانیی که همواره دغدغه عطار در سرودن ابیات بوده است، به معرفت خویش و معرفت صاحب اسرار نائل آید:

گر ز گفتن راه می یابد کسی گفته من بایدت خواندن بسی  
 زانکه هر بیتی که می بنگاشتم بر سر آن ماتمی میداشتم

در مصیبت ساختم هنگامه من نام این کردم «مصیبت نامه» من ...  
لازم درد دل عطّار باش لازم درد دل عطّار باش  
(۷۱۲۰-۷۱۲۲ و ۷۱۲۵)

### ۳-۲- درد، هادی سالک در طریقت

یکی از مفاهیم مورد تأکید عطّار، رسیدن آدمی به اصل و حقیقت هر کارست که معرفت به آن میسر نمیگردد، جز زمانی که درد کار، آدمی را به طلب آن کار برانگیزد. چون درد حق، برآستی بر جان سالک بنشیند و وجودش را زیر و زبر کند؛ او را آنچنان بیقرار و بیتاب میکند که به هیچ چیز و هیچ کس جز مبدأ درد توجه نمیکنند و همین درد، او را به نزد مقصود هدایت و درمان میکنند. در این راستا، اگر آدمی در تمام مدت عمر در طلب حق جهد بورزد، اما لایق عنایت حق بر درد طلب نشده باشد؛ هرچه بگوید و بخواند، جان او از حقیقت آن کار بهره‌ای نخواهد برد؛ همانند قرآن خوان حکایت شش از مقاتل سیم که اگر یک آیه از قرآن دامنگیر او گشته و به حقیقت آن پی برده بود، درد آن حقیقت چنان او را بیقرار میکرد که از هرچه جز آن فارغ میگشت؛ ولو از تلاوت قرآن. عطّار در بیان حجابهای میان طالب و مطلوب، حتی خواندن قرآنی را که از سر درد نباشد، نفی کرده و دور از معرفت میخواند:

ذره ای این درد اگر برخیزد دل به صد درد دگر برخیزد  
گر شود این درد دامنگیر تو بس بود این درد، دایم پیر تو  
ور نگیرد دامنست این درد زود گفت و گوی این، ندارد هیچ سود  
(۵۲۹۳-۵۲۹۵)

اساس و اصل هر چیزی در جهان، مخصوصاً اصل وجود انسان، رسیدن به حقیقت آنست و حقیقت هر چیزی در عرفان و در حقیقت راستین، جز حق نیست. به عقیده عطّار، رسیدن به حقیقت هر امر، دردی بر جان طالب مینهد که هدایتگر سالک به نزد معشوق خواهد بود. از اینرو، دردی که عطّار وجودش را در جان سالک، فراغت کامل او از هرچه هست میداند، بُعد را به قرب بدل کرده و عاشق دردمند را به نزد معشوق هدایت میکند. عطّار در برخی از حکایات مصیبت‌نامه، به وجود راهی پنهانی میان جان عاشق با جانان اشاره میکند و این موضوع را در حکایت هفت از مقاتل سیم ملموس میسازد. آنجا که



مجنون، قبر لیلی را به بویی می‌یابد؛ زیرا دردی که در وجود مجنونست، واسطهٔ میان او و معشوق را برداشته و مجنون را به نزد لیلی هدایت میکند و این امر، به همان راه پنهان در ورای زمان و مکان مربوطست که در این حکایت، به بو تعبیر میشود و عطار، علت وجود آن راه نهانی و قرب بیواسطه را وجود درد عشق در جان عاشق میداند:

درد او گر دامنست گیرد دمی      رستگاری یابی از عالم همی  
بوی این درد از دل سرمست تو      گر توانی برد، بردی دست، تو  
عاشقان این درد از راه دراز      میشناسد، ای عجب، از بوی باز  
(۵۳۰۱-۵۳۰۲)

همواره در مصیبت نامه به این نکته اشاره شده است که ذره‌ای از درد، بویی از معرفت، اندکی از عنایت حق، برای راهیابی به اصل کل کافست و زندگی حقیقی مردان خدا و کل آدمیان که در طلبند و در طلب نیستند، به شنیدن بویی از عالم جان و یافتن دردی از حقیقت دو جهانست و آنچه بیخبران در طلبش حیرانند و غافلان از آن بی‌نان، درد عشقت و کار، جز جستجوی معشوق نیست. عطار، پیش از آغاز حکایت ده از مقالات دوازدهم بر این امر تأکید میکند:

تا چنین دردی نیاید در دلت      زندگی، هرگز، نیاید حاصلت  
درد می‌باید تو را در هر دمی      اندکی، نه عالمی در عالمی  
تا مگر این درد ره پیشت برد      از وجود خویش بی‌خویشت برد  
(۲۸۱۵-۲۸۱۷)

با توجه به آنچه بیان شد، میتوان برای سالک دو پیر متصور شد: یکی پیر بیرونی که واسطه‌ایست در رساندن عنایت حق به سالک؛ و دیگری، دردی که خود رسانندهٔ مستقیم عنایت و جذبهٔ حق به جان سالک است؛ زیرا درد سالک به اصل مطلق اتصال دارد و حق، خود دردمند خویش را بسوی خویش میکشاند. سند اثبات این ادعا، سخن پیر مصیبت نامه است آنجا که سالک را راهی طریقت میکند و میگوید:

واعظت در سینه درد و داغ بس      بلبل جان تو را ما زاغ بس (۱۰۶۰)  
یکی از موارد دیگری که میتوان آن را نتیجهٔ هدایتگری درد دانست، درمان ناپاکیهای اجتماعیست که دل را از اصل آدمی دور و اسیر حجابها میسازد. به عقیدهٔ عطار، جنگ

هفتاد و دو ملت که از تقلید و تعصب ناشی میشود، در پرتو درد حقیقت جویی درمان میپذیرد. این دیدگاه عطار، پیش از بیان صفت شعر در حکایت ششم نمایان است که چون مردی از کوفی میپرسد مذهبش چیست، مرد کوفی با خشم میگوید، خدایم را پیوسته بقا باد. بی توجهی کوفی نسبت به سؤال مرد، نشان از اعتراض عطار به تعصب در مذهب دارد و تأکید بر این امر که طریق حقیقی آنست که آدمی را دردمند اصل دین کند، نه آنکه وسیله‌ای برای تفاخر و برتری جویی باشد؛ چه در مشرب عرفان، هرچه جز راه خداوند، حجابست و شرع در این میان، روشن کننده راه است نه مانع آن؛ که در نظرگاه عطار چاره هر آرایش و تعصب ورزی، در دردمندی شمرده میشود:

دین، تو از بهر خلاص خویش دار      در دو عالم درد خاص خویش دار ...  
 درد حق، گر دامن جان گیردت      این تعصب کی گریبان گیردت  
 انس حضرت جانفزایت بس بود      تا که تو هستی خدایت بس بود  
 (۷۰۹ و ۷۱۱-۷۱۲)

### ۳-۳- لزوم پیوستگی سالک در درد پایان ناپذیر و درمان ناپذیر طلب

اولین اشارت مستقیم عطار به مفهوم درد در بخش حمد خداوند، به ضرورت مداومت در درد و سیری ناپذیری آدمی از طلب دردست؛ حتی اگر این درد را پایانی نباشد. تا آن حد که سالک، هرچه از دریای معرفت نوش کند، باید در شوق طلب قطره‌ای دیگر، جان دهد. از سخنان عطار چنین برمی‌آید که قانع شدن سالک به مقامی از مقامات و معرفتی از معارف عالم معنا، در حکم نزول و بُعد او از حقیقت الهیست و مقامات سلوک را بی‌قدم درد، نمیتوان طی کرد؛ چه جز دردمند عشق را یارای بر تابیدن شراب عشق نیست. از اینرو، عطار آنان را که به درد دین دچار نشده‌اند، نامرد میخواند و از خداوند دردی بی‌نهایت میطلبد؛ دردی که ذره‌ای از آن برتر از دو جهانست و اگر دامن کسی را بگیرد، خود سالک را به درگاه میکشانند:

هفت دریا نوش کن، پس در زحیر،      ز آرزوی قطره ای دیگر بمیر  
 تشنه این میر گر تو زنده ای      خاک این در باش گر تو بنده ای...  
 خالقا بیچاره کوی توأم      سرنگون افتاده دل سوی توأم

ای جهانی درد هم‌راهم ز تو درد دیگر وام می‌خواهم ز تو  
(۲۳۴-۲۳۵ و ۲۴۵-۲۴۶)

اعتقاد به درمان‌ناپذیر و پایان‌ناپذیر بودن درد عشق از سوی عطار، بمعنی نرسیدن عاشق به معشوق نیست؛ زیرا مصیبت نامه، سفر سالک بسوی اصل خویش و رسیدن او به سرپرده وصالست. اما مادام که سالک در طریقت گام برمیدارد، سزاوار درمانی جز درد نیست؛ چنانکه در حکایت یازده از مقالات دوازدهم، چون یکی از مردان طریقت، از شیخ کرکانی علت بی‌میلی او را به سماع می‌پرسد، شیخ جز رسیدن به معشوق را درمانی بر درد خود نمی‌بیند:

زان که هست اندر دلم یک نوحه گر کو زمانی گر ز دل آید به در  
جمله ذرات عرش و فرش پاک نوحه گر گردند، دایم، یا هلاک...  
با چنین دردی که در جان منست کی سماع و رقص درمان منست  
(۲۸۲۴-۲۸۲۵ و ۲۸۲۷)

تأکید این حکایت، علاوه بر آنکه نشان دهنده دیدگاه انتقادی عطار به سماعست، بر بی‌پایان بودن و درمان‌ناپذیر بودن درد عاشقست، مادام که به معشوق نرسیده است. از اینرو شیخ، سماع را درمانی بر درد خویش نمیداند و آنرا نفی میکند. به عقیده عطار، دردی که به دست خلق درمان شود، درد حقیقی نیست. درد رسیده از حضرت حق، جز به امر او و عنایت او درمان نمیپذیرد. همانطور که در حکایت هشت از مقالات بیست و دوم، چون پادشاهی قصد درمان دیوانگی شبلی را میکند، شبلی میگوید که دیوانگی او به دارو درمان نمیشود، زیرا درد او از جنس دیوانگیهایی که خلق می‌پندارند نیست:

هر کجا دردی بود درمان پذیر آن نباشد درد کان باشد ز خیر  
جان اگر نبود مرا جانان بس است داروی من درد بی درمان بس است  
(۴۱۸۳-۴۱۸۳)

در مقاله سیم، پیر برای نمایاندن ضرورت لزوم دردها و رنجهای سلوک برای رسیدن سالک به مقصد، نوح را درد خوانده و به سالک هشدار میدهد که تا درد عشق در وجود آدمی پدیدار نگردد، قصه درد برای او معنا ندارد و طالب حقیقت را جز درد درمانی نیست: در مصیبت بود دایم مرد کار نوحه بودش روز و شب از درد کار

تا نیاید درد این کارت پدید      قصه‌ای ندرت‌توانی شنید  
گر تو خواهی تا شوی مرد ای پسر      هیچ درمان نیست جز درد ای پسر  
(۵۲۴۳-۵۲۴۵)

### ۳-۴- استمرار سالک در طلب، با وجود نیافتن مقصود

عقیده‌ عطار بر ضرورت پیوستگی انسان با درد، به این دلیلست که او کارکرد حقیقی انسان را در زمین طلب حقیقت درد دانسته که نباید لحظه‌ای از این درد رها گردد. حتی اگر طالب، مطلوب را نیابد. در کشف‌المحجوب آمده: «اندوه ما ابدیست. نه هرگز همت ما مقصود را بیابد، و نه کلیت ما نیست گردد اندر دنیا و آخرت.» (کشف‌المحجوب، ۳۸) این دیدگاه راسخ عطار را مخصوصاً در حکایت پنج از مقالات دوازدهم میتوان دید؛ آنگاه که سلیمان نبی از مرغکی که عاشق او گشته بود، خواست تا چوبی برای او بیاورد که نه کوژ باشد نه راست، نه خشک باشد و نه تر. در حکایت شش این مقاله نیز، این مفهوم تکرار شده است و این بار، معشوقی از عاشق خویش میخواهد که جوالی ارزن ریخته شده بر زمین را دانه دانه با نوک سوزن جمع کند. اصل انسانیت و حقیقت خلقت آدمی نیز در همین طلب بی‌پایان است. آنان را که ظرفیت برتر و عنایتی است، در مقام انسانهای کامل بدان حقیقت خواهند رسید؛ اما آنان که از چنین عنایت و ظرفیتی برخوردار نیستند، همینکه در درد طلب مداومت ورزند و آن گوهر یکتا را بجویند، در مسیر کمال خویش گام نهاده‌اند: آنچه میجویی نمی‌آید به دست      وز طلب یک لحظه، می‌توان نشست ...  
خلق عالم جمله در شیب و فراز      این چنین چوبی همی جویند باز  
این چنین چوبی نشان هرگز نداشت      هیچ چوبی در جهان این عز نداشت  
این طلب در آب بحر انداز تو      کاین چنین چوبی نیابی باز تو  
از چنین چوبی تو را نامی بس است      سوی تو، یک ذره پیغامی بس است  
(۲۷۵۱ و ۳۷۶۷-۲۷۷۰)

سالک، در طلب مقصودی دردمند و بیقرارست که او را نشانی در این جهان جز در دل او نیست. عطار بطور غیرمستقیم به این امر اشاره میکند که طلب مدام ناشی از بی‌پایان بودن دریای عشق الهیست که درد عشق سالک شعبه‌ای از آنست و نکته مهمی که در دو حکایت یاد شده به ذهن متبادر میشود، اینست که مرغک و عاشق جویای خاست معشوق، زمانی به

درمان درد خویش میرسند که در طریق معشوق فنا شوند و در این نیستی، به معشوق جاودانه گردند:

من که درد عشق در جان منست - وی عجب این درد درمان منست -  
می نیابم آنچه میجویم همی - وین طلب ساکن نمیگردد دمی  
(۲۷۹۳ - ۲۷۹۴)

### ۳-۵- لزوم سرگردانی سالک در درد (پیشینه درد در آفرینش)

از پایه‌های اصلی مصیبت نامه، درمندی سالک توأم با سرگشتگی، حیرت و زاری است. در واقع، سرگشتگی اولین نتیجه درمندی سالک است که از آغاز تا پایان طریقت پیوسته سالک خواهد بود و عطار برای نمایاندن اهمیت این معنی، سرآغاز این سرگشتگی را به سرگشتگی نخستین آدمی در رحم مادر و تولد توأم با درد او میرساند و اثبات میکند که آدمی از همان آغاز، بدینگونه پا در عرصه هستی نهاد تا بداند که جز سرگشتگی در درد و رنج تا رسیدن به محبوب، کاری در این جهان ندارد و حقیقت هستی در این دو معنی نهاده شده است:

نه مه اندر خون تنش باز اوفتاد - یعنی از خون خوردن آغاز اوفتاد ...  
تا ز نطفه قرب جان یابد کسی - درد باید برد، بی درمان، بسی  
چاره این کار سرگردانیست - داروی این درد بسی درمانیست  
(۹۳۰ و ۹۴۴ - ۹۴۵)

البته، پیشینه ازلی درد با توجه به کل کتاب، به آغاز خلقت باز میگردد. در روح‌الارواح آمده است که چون آدم قصد زمین کرد، چنین گفت: «ما را در دل می‌آید که روزی، بدان آشیانه اندوه خود باز شویم.» (روح‌الارواح، ۱۸۸) عطار در حکایت اول از مقالت سی و سوم موضوع درد حق را به حضرت آدم میرساند و علت رانده شدن آدم از بهشت را خواست خداوند بر درمندی او در دین میخواند. بدین ترتیب، عطار حسن تعلیلی عارفانه برای هبوط آدمی می‌آفریند تا انسان در مصائب و گرفتاریهای زمین، صاحب درد خدایی شود و از بیقراری و سوز آن درد، حق را بجوید:

ما ز آدم درد دین میخواستیم - تا جهانی را بدو آراستیم

او چو مرد درد آمد، در سرشت پاک شد، از رنگ و ز بوی بهشت  
(۵۷۶۲ - ۵۷۶۱)

موضوع سرگردانی در درد حقیقت‌جویی، مختص آدمی نیست و چنانچه از مصیبت نامه برمی‌آید، این خصوصیت در همه کائنات آسمان و زمین وجود دارد و عطار بخصوص در آغاز هر مقاله به این امر اشاره میکند؛ اما درد طلب، هیچیک از صاحبان مقالات پیش از آدمی، به وصال مقصود منجر نمیشود و ظرفیت کشیدن این بار که با بار امانت الهی، از ازل بر دوش آدمی نهاده شده است، تا مقصد نهایی‌اش جز بر عهده آدمی نیست. برای نمونه، در مقاله اول که سالک از جبرئیل برای درمان درد خویش یاری میجوید، جبرئیل خود را پیوسته درد حق خوانده، میگوید:

ما درین دردییم همچون تو مدام تو برو، خود درد ما، ما را تمام  
(۱۱۱۳)

قابل توجهست که بهشت و دوزخ در این میان، در سوزش مدامند و عناصر اربعه و موالید ثلاث، بیش از سایرین از طلب مقصود ناامیدند. این امر میتواند به آمیزش عناصر وجود سایر موجودات دیگر از آنان مربوط باشد؛ زیرا هرچه واسطه‌ها و فاصله مخلوقات از خدا بیشتر باشد، به همان نسبت امکان رسیدن به حق دشوارتر میشود. از این رو، در مقاله هجدهم، خاک، خود را از طلب مقصود ناامید میخواند:

گرچه گشتم ذره ذره زیر پای ذره ای گردش ندیدم هیچ جای  
روز و شب از درد این افسرده ام می ندانم زنده ام، یا مرده ام  
(۳۵۳۲ - ۳۵۳۳)

### ۳-۶- مداومت سالک در زاری، از سر درد طلب

اولین مرحله‌ای که سالک را در مصیبت نامه همراه با قدم زاری می‌بینیم، آنجاست که سالک به رهبری پیر، قدم در راه طریقت مینهد و از مشاهده هزاران عالم پر خون و شور از عشق الهی، به مرحله لایعقلی رسیده و جاذبه و دافعه درد، او را دچار حیرت میکند. در اینجا سالک چاره‌ای جز زاری نمی‌بیند و تا پایان مقاله چهارم، قدمی بی‌ناله و زاری برنمیدارد. بقول عین‌القضات: «هر چیزی که هست به بلا بکاهد و به نعمت بیفزاید مگر عشق که به بلا بیفزاید و به نعمت بکاهد.» (نامه‌های عین‌القضات، ۱۰۰):

صد هزاران عالم پرشور بود      جای زاری بُد نه جای زور بود  
لاجرم انبان زاری برگرفت      در به در، بی زور، زاری در گرفت  
(۱۰۹۵-۱۰۹۶)

میتوان از دیدگاه عطار به مفهوم درد، به این نکته اجتماعی رسید که آنچه مردم درد میندازند، نه درد حقیقی، بلکه همه، حجابهایی است که باید از سر راه آدمی زدوده شود تا درد حقیقی گریبان او را بگیرد و او را در طریق حق نهد؛ از اینرو، تا شناخت اصل جان برای سالک حاصل نشود، سالک را در طلب مقصود گم کرده‌اش، زاری و بیقراریست و چون به سراپرده قرب رسد، همه چیز سالک، حتی درد و بیقراری او نیز، در جان الهی محو خواهد شد. میدی میگوید: «درد و درمان، غم و شادی، فقر و غنا، این همه صفات سالکان است در منازل راه، اما مرد که به منزل رسد، او را نه مقامست، نه منزل، نه وقت و نه حال، نه جان و نه دل.» (کشف الاسرار، ۱۲۸/۹)

در مقالت سی و یکم، ابراهیم نبی، هدایت و معرفت حق را نصیب بنده‌ای میخواند که سالها به مداومت در راه طاعت خداوند عجز و زاری کرده و در سختیها ناله عاشقانه سر داده باشد:

خواجه خلّت بدو گفت ای پسر      تا ننگالی مدتی زیر و زبر  
راه نمایند یک ساعت تو را      می بیاید عالمی طاعت تو را  
(۵۳۹۴-۵۳۹۵)

لزوم زاری حقیقی بواسطه درد، در حکایت دوم و سوم از مقالت سیم نیز دیده میشود: مداومت مرغی بیقرار در زاری برای مطلوب گمگشته‌اش و مویه زالی از درد جوان مرده‌اش:  
تا نیاید آتش من در دلت      این روا بودن نیاید حاصلت  
(۵۲۶۷)

گریستن از سر درد، از مصادیق بارز زاری سالک است که عطار سرآغاز آن را بار دیگر به عهد خلقت بشر میرساند و پس از بیان حکایت سوم از مقالت بیست و نهم، هبوط حضرت آدم و عمری گریستن او را، به علت پی بردن او به سرکار میداند. و با بیان حسن تعلیل دیگری از گریستن حضرت آدم در دوری او از مبدأ، به آدمی هشدار

میدهد که اگر فرزند همان آدمی، مادام که در جهانی باید گریان باشی؛ زیرا دنیایی شدن خود دلیل گریستن است:

چون بدید آدم که سر کار چیست      قصد دنیا کرد و عمری خون گریست  
گر تو هم فرزند اوایی خون گری      کم مباش از ابر، ز ابر افزون گری  
(۵۱۳۹ - ۵۱۴۰)

عطار، برای آنکه نشان دهد، عجز و زاری تنها راهیست که حق، بنده را بطریق خویش میخواند؛ در حکایت چهارم از مقاله سیزدهم، از چناری میگوید که در برابر گستاخی پشه‌ای که خود را همنشین او خوانده، عجز و زاری میطلبد. در حکایت بعدی و نیز در حکایت هشت از مقاله سی و چهارم نیز به برتری قدم عجز اشاره شده است؛ چنانکه سالک مصیبت نامه در طریق حق، بر مقام خویش در برابر خداوند معرفت دارد، از این رو، جز به قدم زاری پیش نمی‌رود:

... لیک اگر از عجز آیی پیش در      زانچه میجویی بیابی بیشتر  
نه همه آن جایگه طاعت خرنند      عجز نیز و ضعف یک ساعت خرنند  
(۳۹۶۹ و ۵۹۸۶)

نکته دیگری که عطار در باب دردمندی بیان میدارد، رابطه آن با ترک دنیاست. انسانی که جان او به راز الهی پی برده است، مقصود خویش را در این جهان نمیجوید تا بدان شاد بزید، پا بر سر هستی مینهد و همواره در درد فراق خون میگیرد. حزن و اندوه سالکی که پا بر سر جهان نهاده نیز، نه از بی چیزی، که از درد طلبست. عطار در ادامه حکایت اول از مقاله یازدهم و در حکایت شش از مقاله شانزدهم و از زبان مردی کامل، مرد راه را کسی میخواند که از سر بیخبری شاد نزید که مقیم بودن در دردمندی لازمه طریقتی است که رساننده به مقصد کمال میباشد:

دل درین بیغولۀ دیوان میند      زار بگری و چو بیکاران مخند (۲۵۷۹)

### ۳-۷- فهم درد دردمند، نزد همدرد او

تنها کسانی زبان به ملامت سالک طریقت نمیگشایند که خود نیز دردمند باشند. آنانکه بیقراری و سرگستگی دردمندان را به سخره میگیرند، از راز درون پرده بیخبرند و ذره‌ای از



عشق الهی بر جانشان فرود نیامده است. طریقت را نمیتوان با شنیدن اوصاف آن فهم کرد؛ این راه را جز به رفتن و دیدن نتوان دریافت؛ همانگونه که در حکایت چهار از مقالات سیم، مجنونی در بستر مرگ، در پاسخ نیک مردی که جویای حال اوست میگوید که تو حال مرا چه دانی و آن گاه میمیرد. مجنون حکایت، علت جنون خود را، مبتلا شدن به سوزی میخواند که دو جهان در برابر آن هیچست و عطار او را کارافتاده‌ای میدانند که به درد حقیقت دچار شده و بی دردان، حال او را فهم نمیکنند:

گر ز کارافتادگی گویم بسی تا نیفتد کار، کی داند کسی  
(۵۲۸۵)

در حکایت بعدی این مقاله نیز، چون دست دزدی را میبرند، هیچ فزع نمیکنند تا به رباطی میرسد که دست بریده‌ای چون او آنجاست که درد او را میفهمد:

گر بسی فریاد بودی آن همه خلق را چون باد بودی آن همه  
لیک اینجا یک بریده دست هست کس چه داند، او بداند درد دست  
لاجرم گر پیش او نالم رواست کو بداند ناله من از کجاست  
تا نیاید هیچ همدردی پدید ناله هم‌درد نتواند شنید  
(۵۲۸۹-۵۲۹۲)

پیر مصیبت نامه را نیز میتوان هم‌درد سالک خواند؛ زیرا جز پیر، کسی درد سالک را فهم نمیکنند و از آنجا که او چون سالک، در پی درمان درد خویش سلوکی عارفانه را پشت سر نهاده است، سالک جز از او طریق هدایت نمیجوید و شرح درد خویش را جز بر او بازگو نمیکنند که: «هر چند که ناسوخته را عبارت سوخته کنند، از سوختن خبر ندارد.» (شرح تعرف، ۱۱۳۸)

### ۳-۸- جان دادن از شور درد عشق

یکی از ویژگیهایی که عطار برای درد ذکر میکند و آن را تنها در وجود مردان کامل می‌بیند، شوریست که میتواند آهن را نرم کند، جهان را برهم زند و چون آواز خوش داود در حکایت اول از مقالات سی و سوم، جان از کالبد آدمی خارج سازد. ظرفیت بسر بردن با این درد تنها در وجود برگزیدگان است و اکثر خلق را تاب حتی لحظه‌ای با آن بسر بردن نیست. عطار در تبیین این امر، جان افشاندن خلق را نه بر اثر آواز خوش داود، بلکه به

دلیل دردی میداند که بر جان پیامبر فرود آمده و هدایت‌کننده آواز او بسوی صاحب درد، یعنی خداوند بود؛ والا داود را پیشتر نیز چنین آوازی بود و عطار این نکته را از قول خداوند اینگونه بیان میکند:

نوحه تو چون برفت از درد کار بر سر تو جان فشاندم، صد هزار  
بود آواز خوشت زین پیش تر نوحه ماتم دگر باشد، دگر ...  
(۵۷۵۸ - ۵۷۵۹)

عطار در حکایت ده از مقالات دوازدهم، بر دردی اصرار می‌ورزد که در طریق خوف خداوند، باید در سوزش و تاب چنان قدرتی داشته باشد که گویی خلق را از آن درد خواهد کشت. موضوع خوف خداوند که جایگاهی بلند در مصیبت‌نامه دارد و از صفاتی است که همراه با رجا باید در نهاد سالک متوطن گردد؛ در این حکایت همراه با دردی آمده که از شور آن خلقی جان می‌توانند دهند:

تا نباشد این چنین دردی تو را ننگ باشد خواندن مردی تو را (۲۸۲۱)

### ۳-۹- درد عشق با قدم سختی و راحتی

طریقت سالک با بلا و مشقت همراه است؛ اما این گذارش، همواره با نوازش توأمست و تا درد و رنج در کار نباشد، راحتی نهایی نیز دست نخواهد داد. اعتدال پیوسته در طریقت، از اعتقادات راسخ عطارست و طریقت در مصیبت‌نامه عرصه تضادهاست. همانگونه که خود درد را جاذبه و دافعه‌ایست، راحتی و سختی نیز اعتدالی پیوسته را موجب شده، سالک را از تندروری و کندروی باز میدارد و سبب تعالی سالک و بالا رفتن ظرفیت او برای پذیرش مقامات برتر میشود. در حکایت پنج از مقالات نهم که بوسعید در آغاز کار، سنگی در یک دست و سوخته‌ای در دست دیگر لقمان می‌بیند و از آن حال میپرسد، لقمان پاسخ میدهد که میخواهد با این روش، او را آموخته درد و درمان راه عشق کند؛ اینگونه که سنگ را بر سرش زند و سوخته را مرهمی بر آن نهد. سالک طریق عشق نیز، هم به مصیبت و رنج دچار میشود و هم از آن میرهد و به مقامات بالاتر میرود:

عشق را گاهی نوازش باشدت گاه چون شمعی گذارش باشدت

تا نخواهی دید در اول گداز نیست در آخر تو را ممکن نواز  
(۲۳۴۷-۲۳۴۸)

دچار شدن به بلا و رها گشتن از آن، چیزی شبیه خوف و رجاست و چون این امر پیوسته است، سالک جز با قدم دردمندی پیش نمی‌رود. سالک نباید با دیدن رنجهای راه از رفتن بازماند و گمان ببندد که سختیها، سنگ راهند؛ فراز و نشیبها، پله‌هایی برای رسیدن به مقامات بالاترند. نمیتوان با راحتی و بی‌کشیدن بار مشقتها پیش رفت و به مقام واصلان نیز رسید؛ که نور را جز در ظلمتها نمیتوان قدر دانست و نیک دریافت. بهاء‌ولد میگوید: «تا جهان را بر من به رنج، چون شب تاریک نکنند، از راه دیگر به عالم روشن نبرند.» (معارف، ۱/۱۳۲):

گه ز ضرب او جراحیست میرسد گه ز مرهم نیز راحت میرسد  
گر ز ضرب او جراحیست نبودت تا ابد او مید راحت نبودت  
(۲۳۵۴-۲۳۵۵)

### ۳-۱۰- ارتباط خوف و رجا با درد سالک

غزالی میگوید: «رجا چون زمام است که بنده را میکشد و خوف چون تازیانه است که وی را میراند» (کیمیای سعادت، ۲/۳۵۸) چنین حالتی در مرحله حیرت آغازین سالک مشاهده میشود که همواره نیرویی سالک را میراند و باز میخواند؛ چون سالک گریه می‌آغازد او را منع میکند و چون میخندد از او گریه میخواهد. چون پیش می‌رود میراندش و چون پس می‌رود میخواندش؛ از اینرو درد را مخاطب خود قرار داده و از تناقضی که بر او عارض گشته فریاد برمی‌آورد؛ چه هر عملی که سالک انجام میدهد، عکس آن عمل را از او میخوانند. اگرچه این نیروی جاذبه و دافعه از سوی سالک، درد خوانده میشود؛ اما نیروی خوف و رجا سالک در این مرحله، کاملاً مشهودست و میتوان ادعا کرد که خوف و رجا سالک از سر دردست که هر لحظه سالک را ترس و امیدی حاصل شده و به لایعقلی و سرگشتگی دچار میکند:

بس عجب دردی نمی دانم تو را این قدر دانم که ای جانم تو را  
گر بگریم گویی ام «از گریه چند؟» و ر بخرم گویی ام «بگری مخرم»

گر نخفتم خواب بهتر بینیم      و ر بخفتم خواب دیگر بینیم ...  
(۱۰۸۰-۱۰۸۲)

### ۳-۱۱- کارافتادگی در معنی دردمندی

نکته جالب توجهی که در مورد درد، در مصیبت‌نامه وجود دارد، کاربرد عطار از ترکیب «افتاده‌کار» است که بطور معمول، آن را در معنی دردمندی و عاشقی می‌آورد و استاد شفیع‌ی نیز در تعلیقات کتاب، آن را به گرفتاری و ابتلا معنی می‌کند:

مرغ‌کیست استاده چست افتاده کار      نیست بر شاخش چو هر مرغی قرار (۵۲۵۰)  
لاجرم اکنون چو کارت اوفتاد      آتشی در روزگارت اوفتاد... (۵۷۵۷)  
تا تو را کاری نیفتد مردوار      کی توانی ناله کرد از درد کار؟ ... (۵۲۵۸)  
تا نیفتد کار در کار ای پسر      کی ز کارافتادگی یابی خبر  
هست خلّت عین کارافتادگی      گر خلیلی کم طلب آزادگی  
(۵۵۱۶-۵۵۱۷)

### نتیجه:

بررسی مفهوم درد و مصادیق آن، در مقایسه با سایر اندیشه‌های محوری عطار در این منظومه، ناظر بر اینست که درد، اندیشه غالب در این اثر می‌باشد. کلمه «درد» در مصیبت‌نامه به تنهایی بیش از یکصد بار تکرار شده است و درباره مصادیق درد چون سوز، غم، مصیبت، زاری، نوحه، ناله و... میتوان ادعا کرد که در اغلب ابیات مصیبت‌نامه این مفاهیم تکرار شده اند و مفهومی که بیش از سایر مفاهیم، در حوزه دردمندی تکرار شده است، پیوستگی سالک در زاری و گریستن در طریقت است. علت اساسی این امر، آنست که سالک، همواره در سرگشتگی و حیرت ناشی از خوف و رجا به سر میبرد و بیقراری او بیانگر شوق و بیصبری او از معشوق ازیست. به اذعان خود عطار و نامی که برای منظومه اش برگزیده است؛ روح دردمندی بر کل این مثنوی حکمفرماست و بسامد بالای این عنصر همراه با انواع مصادیقش، عطار را در عرصه مصیبت‌نامه صاحب سبک شخصی کرده است، بگونه‌ای که نمیتوان مصیبت‌نامه را بی این عناصر فهمید و به درک عرفان ویژه عطار که منحصر به خود اوست و در هیچ اثر عرفانی با این بسامد و کیفیت سابقه ندارد، رسید.

فهرست منابع:

- ۱- اسفراینی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۵۸)، کاشف الاسرار به انضمام پاسخ به چند پرسش در روش سلوک و خلوت نشینی، به اهتمام هرمان لندلت، تهران: نشر زوآر.
- ۲- انکینسون، ریتال و دیگران (۱۳۸۴)، زمینه روانشناسی هیلگارد، مترجمان: محمدتقی پراهنی و دیگران، تهران: نشر رشد.
- ۳- خطیبی بلخی، (بهاء ولد) (۱۳۷۲)، محمدبن حسین، معارف، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۴- سجادی، جعفر (۱۳۶۲)، فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، چاپ سوم، تهران: چاپ کتابخانه طهوری.
- ۵- سمعانی، شهاب الدین ابوالقاسم احمد (۱۳۶۸)، روح الارواح، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۶- سهروردی، شهاب الدین یحیی (۱۳۹۷ق)، مصنفات شیخ اشراق، با مقدمه و تحلیل هنری کرین، به تصحیح و تحشیه حسین نصر، تهران: نشر انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران.
- ۷- عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم (۱۳۸۶)، مصیبت نامه، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر سخن.
- ۸- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۲)، منطق الطیر، به اهتمام و تصحیح صادق گوهرین، چاپ اول، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- ۹- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۷۰)، تذکره الاولیاء، به سعی و اهتمام و تصحیح رینولد آلن نیکلسون، چاپ سوم، تهران: نشر دنیای کتاب.
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۷۶)، الهی نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، چاپ پنجم، تهران: نشر زوآر.
- ۱۱- غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۷۴)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ چهارم، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۱۲- قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه ای (۱۳۸۲)، مهدی، چاپ ششم، قم: نشر الهادی.
- ۱۳- مستملی بخاری (۱۳۶۵)، خواجه امام ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرّف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح و تحشیه روشن، چاپ اول، تهران: نشر اساطیر.
- ۱۴- معین، محمد (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، تهران: نشر امیر کبیر.

- ۱۵- میبدی، ابوالفضل رشید الدین (۱۳۶۱)، کشف الاسرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ چهارم، تهران: نشر امیر کبیر.
- ۱۶- ناطقی، احمد جام (۱۳۶۸)، انس التائین، به تصحیح و توضیح علی فاضل، تهران: چاپخانه حیدری.
- ۱۷- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: نشر سروش.
- ۱۸- همدانی، عین القضات (۱۳۷۷)، تمهیدات، مقدمه عقیف عسیران، چاپ پنجم، بی جا: نشر منوچهری.
- ۱۹- همدانی، عین القضات (بی تا)، نامه های عین القضات، به تصحیح و تحشیه رحیم فرمنش، چاپ دوم، بی جا: کتابخانه منوچهری.

Archive of SID